



| | | |
|--|---|-------------------------|
| HomePage: https://jphilosophy.um.ac.ir/ | Vol. 55, No. 2: Issue 111, Autumn & Winter 2023-2024, p.247-266 | |
| Online ISSN: 2538-4171 | Print ISSN: 2008-9112 | |
| Receive Date: 2023-08-15 | Revise Date: 2023-09-11 | Accept Date: 2023-10-28 |
| DOI: https://doi.org/10.22067/epk.2023.83857.1265 | Article type: Original | |

Explaining the Role of the Principles of Knowledge in the Formation of Knowledge

Mohammad Ali Noori

Faculty member of Imam Khomeini Education and Research Institute

Email: meshkat1009@gmail.com

Abstract

One of the key matters in examining the scientific nature of knowledge and its methodology is the components of knowledge, that is, the subject, problems, and principles that constitute that knowledge. The subject is the central axis of the knowledge whose essential accidents are discussed in that knowledge, and the problems of knowledge are propositions whose subject is the same as the subject of knowledge or parts or instances of the subject of knowledge, and their predicate is an essential accident of the subject of knowledge. Proving the essential accidents of the subject of knowledge in the form of problems of knowledge (which is the main purpose of knowledge) is based on the principles of knowledge which are of two types: conceptual and propositional. Therefore, the principles of knowledge have a constructive role in the formation of knowledge and the proof of its problems. Because of this role and also because in today's debates regarding the nature of knowledge and methodology of science, the principles of knowledge and the clarification of its dimensions are not given serious attention, the present article focuses on the principles of knowledge and examines their role in the realization and establishment of knowledge. Of course, the contents of the principles of knowledge and the nature of each of the conceptual and propositional principles, as well as the position and method of obtaining these principles in knowledge are also explained.

Keywords: components of knowledge, principles of knowledge, conceptual principles, propositional principles, evident and non-evident principles, general and specific principles.





| | | |
|--|---|--------------------------|
| HomePage: https://jphilosophy.um.ac.ir/ | سال ۵۵ - شماره ۲ - شماره پیاپی ۱۱۱ - پاییز و زمستان ۱۴۰۲، ص ۲۶۶ - ۲۴۷ | |
| شاپا الکترونیکی ۲۵۳۸-۴۱۷۱ | شاپا چاپی ۲۰۰۸-۹۱۱۲ | |
| تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۸/۰۶ | تاریخ بازنگری: ۱۴۰۲/۰۶/۲۰ | تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۵/۲۴ |
| DOI: https://doi.org/10.22067/epk.2023.83857.1265 | نوع مقاله: پژوهشی | |

تبیین نقش مبادی علم در پیدایش علم

محمدعلی نوری

عضو هیئت علمی موسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی (ره)

meshkat1009@gmail.com

چکیده

یکی از مباحث مهم و کلیدی در بررسی ماهیت علم شناختی دانش‌ها و مسئله روش‌شناسی علوم، اجزای علم یعنی موضوع، مسائل و مبادی است که تشکیل دهنده علم می‌باشند. موضوع علم، محور علم است که در علم از عوارض ذاتی آن بحث می‌شود و مسائل علم قضایایی هستند که موضوعشان همان موضوع علم یا اجزاء و یا جزئیات موضوع علم است و محمولشان عوارض ذاتی موضوع علم می‌باشد. اثبات عوارض ذاتی موضوع علم در قالب مسائل علم (که مقصود و غرض اصلی علم است)، بر پایه مبادی علم و با وجود آنها صورت می‌گیرد و این مبادی خود به دو گونه تصویری و تصدیقی هستند. بنابراین مبادی علم نقشی سازنده در پدید آمدن علم و اثبات مسائل آن دارند و نگاشته حاضر به دلیل همین نقش و نیز به دلیل اینکه در مباحث امروزی معطوف به هویت دانش و روش‌شناسی علم، به مبادی علم و روشن شدن ابعاد آن توجه جدی نمی‌شود، بر این قسم از اجزای علم تمرکز کرده و به بررسی نقش آن در تحقق و تثبیت علم می‌پردازد. البته مفاد مبادی علم و ماهیت هر یک از مبادی تصویری و تصدیقی و همچنین موقعیت و چگونگی اخذ این مبادی در علم نیز توضیح داده می‌شود.

کلیدواژه: اجزای علم، مبادی علم، مبادی تصویری، مبادی تصدیقی، مبادی بین و غیر بین، مبادی عام و خاص.

درآمد

بحث از اجزای تشکیل دهنده علم از دیرزمان ذهن اندیشمندان را به خود مشغول کرده است. ارسطو این بحث را در کتاب برهان و معطوف به اجزای علوم برهانی و روش شناسی این علوم مطرح کرده و حکمای مسلمان نیز به پیروی از وی در بخش برهان منطق، به بررسی هویت دانش برهانی و اجزای آن و روش شناسی مطرح در این دانش پرداخته‌اند. مفاد مبادی علم و نقش آن در تحقق علم و رابطه آن با موضوع و مسائل علم در این جهت، از مباحثی است که اندیشمندان ناگزیر از پرداختن به آن بوده و هستند؛ زیرا بدون آن دانش برهانی شکل نمی‌گیرد و مبادی علم در واقع حلقه وصل مسائل علم به موضوع علم و به دیگر سخن اثبات کننده عوارض ذاتی موضوع علم می‌باشند.

ارسطو کتاب برهان خود را با این عبارت آغاز می‌کند: «کل تعلیم و کل تعلم ذهنی إنما یکون من معرفة متقدمة الوجود» (ارسطو، ۱۹۸۰، ۷۱ الف، ۱). این عبارت به مبادی علم اشاره دارد چرا که بر پایه آن تحقق هر تصور و تصدیق در علم، به داشتن تصور و تصدیق‌های پیشین وابسته است و این تصور و تصدیق‌های پیشین همان مبادی تصویری و تصدیقیه علم هستند (همان، ۷۱ الف، ۱۲). تفسیر ابن سینا (ابن سینا، ۱۴۰۴، ص ۵۷-۵۸) و ابن رشد (ابن رشد، ۱۹۸۲، ص ۷۰) از متن ارسطو نیز از همین برداشت حکایت دارد.

ارسطو مبادی علم را یکی از اجزای علوم برهانی دانسته (ارسطو، ۱۹۸۰، ۷۵ الف، ۳۹) و این مبادی را به اصول متعارفه (مبادی تصدیقیه بین) و وضع (آنچه فرض و پذیرفته شده) و خود وضع را به اصول موضوعه (مبادی تصدیقیه غیر بین) و تحدید (مبادی تصویری) تقسیم می‌کند (همان، ۷۲ الف، ۱۵). وی با تفکیک مبادی تصویری از مبادی تصدیقیه، مبادی تصویری را تعریف‌های به کار رفته در آشکار ساختن اجزای مفرد علم (موضوع علم و موضوع و محمول مسائل علم) شمرده و مبادی تصدیقیه را به سه قسم اصول متعارفه، اصول موضوعه و مصادرات تقسیم نموده است (همان، ۷۶ ب، ۲۳-۴۰). ارسطو همچنین با تقسیم مبادی تصدیقیه به عام و خاص بر این باور است که مبدأ تصدیقیه عام را نمی‌توان با همان حالت عامش مبدأ یک علم خاص قرار داد بلکه باید از آن قضیه‌ای متناسب با موضوع علم خاص اخذ کرد (همان، ۷۶ الف، ۳۷-۴۰).

فارابی و ابن سینا که از مسلمانان پیشگام در بررسی مباحث حکمی و منطقی هستند، در بحث از مبادی علم تقریباً همان سخنان ارسطو را منعکس کرده‌اند و در باب برهان به توضیح مراد ارسطو از مبادی علم، کارکرد آن، انواع آن و رابطه این مبادی با موضوع و مسائل علم پرداخته‌اند (فارابی، ۱۴۰۸، ج ۱، ص ۳۰۷-۳۱۴ و ۳۳۷-۳۴۲؛ ابن سینا، ۱۴۰۴، ص ۱۱۰-۱۱۶ و ۱۵۵-۱۵۷؛ همو، ۱۳۷۵، ج ۱،

ص ۲۹۹؛ همو، ۱۳۶۴، ص ۱۳۷-۱۳۹). آنان البته از این جهت که خود مبای تصدیقیه عام را به دو دسته عام در همه علوم و عام در برخی علوم تقسیم کرده‌اند، متمایز از ارسطو هستند. همچنین میان خود فارابی و ابن سینا این اختلاف وجود دارد که فارابی در بیان چگونگی اختصاص یافتن مبدأ تصدیقیه خاص به یک علم، هر دو جزء موضوع و محمول مبای خاص را ویژه موضوع علم دانسته (فارابی، ۱۴۰۸، ج ۱، ص ۳۰۸)، ولی ابن سینا بر این باور است که لازم نیست محمول مبای تصدیقیه خاص به موضوع علم اختصاص یابد و اگر این محمول عام‌تر از موضوع علم هم باشد به خاص بودن این مبای زیان نمی‌رسد (ابن سینا، ۱۴۰۴، ص ۱۵۶). بیشتر حکمای مسلمان پس از ابن سینا نیز در بحث از مبای علم و اقسام و احکام آنها متأثر از وی بوده و به بازگو کردن سخنانش در این باره پرداخته‌اند (برای نمونه: بهمنیار، ۱۳۷۵، ص ۱۹۷-۲۰۳؛ طوسی، ۱۳۷۵ الف، ص ۲۹۴-۲۹۶؛ علامه حلی، ۱۳۷۹، ص ۲۱۰-۲۱۱).

پس از اشاره‌ای گذرا به پیشینه مبای علم و ریشه بحث از آنها و سیر کلی مباحث آنها در نگاشته‌های منطقی، در ادامه نخست چیستی مبای علم و چگونگی وضع و اخذ آنها در علم بیان می‌گردد و پس از آن مفاد هر یک از مبای تصویری و مبای تصدیقیه علم و نقش آنها در پدید آمدن علم مطرح می‌شود. همچنین به تفاوت این دو نوع مبای و وضعیت آنها در علم اشاره گردیده و به معنایی عام از واژه مبای التفات داده می‌شود که مصادیقی غیر از مبای علم را هم در بر می‌گیرد.

چیستی مبای علم

مبای علم نزد منطق‌دانان این‌گونه تعریف می‌شود: «اصول نخستین علم که اثبات مسائل علم بر آنها استوار است و عبارتند از: الف) تعریف موضوع علم و تعریف موضوع و محمول مسائل علم. ب) قضایایی که بر پایه آنها برهین اثبات مسائل علم شکل می‌گیرد» (فارابی، ۱۴۰۸، ج ۱، ص ۳۳۷-۳۳۸؛ ابن سینا، ۱۴۰۴، ص ۱۱۲؛ سهروردی، ۱۳۳۴، ص ۷۶). مبای جمع واژه «مبدأ» است و مبدأ مترادف با واژه «اول» و به معنای مقدم می‌باشد (ارسطو، ۱۹۸۰، الف، ۷-۸) و تقدّم مبای علم بر دیگر اجزای علم، هم در شناخت و هم در وجود است (ابن رشد، ۱۹۸۲، ص ۴۰). از این رو به کار رفتن واژه مبای علم گویای دو چیز است: ۱. مبای علم شناخته شده‌تر از مسائل علم هستند. ۲. مبای علم، منشأ وجودی مسائل علم می‌باشند. ارسطو از مبای علم با واژه‌های معادل با «اوانال» (ارسطو، ۱۹۸۰، الف، ۶)، «مقدمه غیر ذات وسط» (همان، الف، ۷) و «ما منها بیرهن» یعنی آنچه که از آنها برهان شکل می‌گیرد (همان، ۷۶، ب، ۲۳) نیز یاد کرده است. دو واژه نخست، تداعی‌کننده ویژگی تقدّم در شناخت و در وجود مبای علم از مسائل علم هستند (همان، الف، ۶-۸). واژه سوم بیان‌گر سرچشمه بودن مبای علم برای

براهین علم می‌باشد به گونه‌ای که نبود آنها به معنای نبود براهین اثبات مسائل علم است. منطق دانان از مبادی علم با واژه «اوضاع» نیز تعبیر کرده‌اند (فارابی، ۱۴۰۸، ج ۱، ص ۳۳۸) و به کار بردن این واژه درباره مبادی علم گویای آن است که مبادی علم در آغاز علم وضع و اخذ می‌گردند تا با آگاهی از آنها اثبات مسائل علم امکان‌پذیر باشد. وضع مبادی در آغاز علم تنها درباره مبادی تصویری و مبادی تصدیقیه غیر بین معنی دارد؛ زیرا مبادی تصدیقیه بین به دلیل بدهت نیازی به آمدنشان در آغاز علم نیست (طوسی، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۳۰۰).

البته واژه وضع میان چندین معنا مشترک است و در یک معنا که با بحث اجزای علم مرتبط است، درباره اجزای علم از این حیث که مسائل علم بر پایه آنها اثبات می‌گردد به کار رفته و بر مبادی تصدیقیه، تصور موضوع، تصدیق به وجود موضوع و تصور موضوعات و محمولات مسائل علم تطبیق داده شده است (ابن سینا، ۱۴۰۴، ص ۶۹-۷۱؛ بهمنیار، ۱۳۷۵، ص ۲۰۳؛ طوسی، ۱۳۷۵، الف، ص ۲۹۵-۲۹۶). روشن است که این معنا از واژه وضع با مبادی علم مترادف است.

ابن سینا در برهان شفاء سخنان دیگران درباره وضع را بازگو کرده و در این باره نخست دیدگاه ارسطو و پیروانش پیرامون وضع را می‌آورد: در ظاهر، آنان وضع را بر حدود و مبادی تصدیقیه غیر بین اطلاق می‌کنند. وی سپس دو معنای دیگر وضع را از دیگران نقل می‌کند: ۱. وضع، بر هر اصل موضوعی اطلاق می‌شود که دارای یک نحوه تصدیق است، چه آن تصدیق، اولی باشد یا غیر اولی و نیز چه متعلم، موافق آن باشد یا مخالف. ۲. وضع، بر هر قضیه اطلاق می‌شود که در ظاهر و نه در واقع، مخالف حق است. این قضیه تنها زبانی است و عقل به آن باور ندارد. نمونه این وضع، قضیه اولی و بدیهی نسبت به کسانی است که به دلایلی نمی‌توانند آن را به گونه اولی و بدیهی تصور کنند (ابن سینا، ۱۴۰۴، ص ۱۱۰-۱۱۱).

درباره اجزای وضع شده در علم، ابن سینا از موضوع و اجزاء و جزئیات موضوع به «ما یوضع بهلیته و ماهیته» و از اعراض ذاتی به «ما یوضع بماهیته» یاد می‌کند (همان، ص ۷۱). دلیل وی این است که چنانچه از پیش، ماهیت موضوع و اجزاء و جزئیاتش روشن نباشد، شناخت اعراض ذاتی آنها امکان‌پذیر نیست. نیز اگر وجود موضوع و اجزاء و جزئیاتش تصدیق نشوند، جستجوی اعراض ذاتی برای آنها امکان ندارد؛ چون نمی‌توان به دنبال اعراض ذاتی چیزی بود که خودش وجود ندارد. بنابراین موضوع و اجزاء و جزئیاتش، هم نیازمند وضع ماهیت‌اند و هم هلیت؛ اما اعراض ذاتی تنها نیازمند وضع ماهیت‌اند؛ زیرا اثبات وجودشان برای موضوع، مطلوب علم است (همان، ص ۷۰). خواجه نصیر طوسی در این باره می‌گوید تصور موضوع علم و اجزاء و جزئیاتش حقیقی است چرا که وجودشان تصدیق شده است، ولی تصور اعراض ذاتی آنها حقیقی نیست به دلیل اینکه وجودشان مطلوب است و باید اثبات گردد (طوسی، ۱۳۷۵، الف، ص ۲۹۶).

وی در شرح اشارات از حدود موضوع و اجزاء و جزئیاتش به «حدود بحسب المہیات» و از حدود اعراض ذاتی به «حدود بحسب الأسماء» تعبیر کرده است (همو، ۱۳۷۵ ب، ج ۱، ص ۳۰۰). خواجه طوسی یادآور می‌شود که اعراض ذاتی پس از تصدیق به وجودشان، حدود آنها به «حدود بحسب الماہیات» تبدیل می‌شود (همان). در این زمینه وی در اساس الاقتباس می‌گوید: چون ہلیت با مائیت مضاف شود، آنچه شارح اسم بوده باشد بعینہ حد حقیقی گردد (همو، ۱۳۷۵ الف، ص ۲۹۶).

تعبیر از مبادی علم به «اصول اولین» به معنای پایه‌های نخستین علم (ابن‌سینا، ۱۳۶۰، ص ۶۰) نشان از آن دارد که استدلال و استنباط در علم بر پایه مبادی علم انجام می‌پذیرد. در توضیح این سخن باید گفت برای اثبات مسائل علم پیش فرض‌هایی وجود دارند که عبارتند از: ۱. تصدیق به وجود موضوع. ۲. تصور موضوع، تصور اجزاء و جزئیات موضوع و تصور اعراض ذاتی موضوع که از این تصورات به مبادی تصویری تعبیر می‌شود. ۳. قضایایی که برهان اثبات مسائل علم بر آنها استوار است و از آنها به مبادی تصدیقی تعبیر می‌شود (بہمنیار، ۱۳۷۵، ص ۲۰۲-۲۰۳). بنابراین وضعیّت اجزای علم پیش از اثبات مسائل علم این‌گونه است: موضوع علم از تصویری روشن برخوردار بوده و وجودش نیز تصدیق می‌شود. اعراض ذاتی موضوع علم دارای ماهیت روشن هستند، ولی وجودشان تصدیق نمی‌شود. قضایای فراهم‌کننده برهان از تصدیق یقینی یا مسلم و ماهیت روشن برخوردار هستند (ابن‌سینا، ۱۴۰۴، ص ۱۸۴-۱۸۵). دلیل این وضعیت هم آن است که اگر در علم، ماهیت موضوع و اجزاء و جزئیاتش روشن نباشد احکام آنها ناشناخته می‌ماند و چنانچه وجودشان تصدیق نشود اثبات عوارض ذاتی برای آنها معنا ندارد (همان، ص ۷۰؛ بہمنیار، ۱۳۷۵، ص ۲۰۲). تعریف عوارض ذاتی موضوع علم از این رو جزء مبادی تصویری است که اثبات این عوارض برای موضوع علم نیازمند تصویری روشن از آنها می‌باشد. تصدیق به عوارض ذاتی نیز به این دلیل جزء مبادی تصدیقی علم نیست که وجود عوارض ذاتی برای موضوع علم باید در خود علم اثبات شود (ابن‌سینا، ۱۴۰۴، ص ۷۰؛ بہمنیار، ۱۳۷۵، ص ۲۰۲).

مبادی تصویری

مبادی تصویری، تعریف‌های روشن‌گر معانی مفرد علم هستند (ابن‌سینا، ۱۳۶۴، ص ۱۳۸؛ طوسی، ۱۳۷۵ ب، ج ۱، ص ۲۹۹-۳۰۰؛ علامه حلی، ۱۳۸۱، ص ۳۲۸) و معانی مفرد علم عبارتند از: موضوع علم، اجزاء موضوع علم، جزئیات موضوع علم و اعراض ذاتی موضوع علم (ابن‌سینا، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۲۹۹).

علم، تعاریف همه مفاهیم خود (به جز مفاهیم بدیہی که نیازمند تعریف نیستند مانند موجود که

موضوع فلسفه اولی است) را فرض می‌گیرد و از این رو مبادی تصوریه، جزء وضع و اجزای برنهاد شده در علم هستند (همو، ۱۴۰۴، ص ۱۱۰).

مراد از موضوع علم، مصداق موضوع است و نه مفهوم آن. مثالش جسم طبیعی در علم طبیعی است. موضوع در این علم، مفهوم جسم طبیعی نیست؛ زیرا محمول‌های علم طبیعی، ویژگی‌های مصداق و نه مفهوم جسم طبیعی را بیان می‌کنند. مراد از اجزاء موضوع، جزءهایی است که از ترکیب آنها موضوع علم به دست می‌آید. مثالش ماده و صورت در علم طبیعی است. جزئیات موضوع، انواع موضوع علم هستند و مانند اجزاء موضوع علم، موضوع مسائل واقع می‌شوند. مثالش جسم بسیط در علم طبیعی است. اعراض ذاتی موضوع نیز محمول‌های مسائل هستند و اثباتشان برای موضوع، اجزاء و جزئیات موضوع، مطلوب علم است. مثالش حرکت برای جسم طبیعی در علم طبیعی است (علامه حلی، ۱۳۸۱، ص ۳۲۸؛ تهانوی، ۱۹۹۶، ج ۱، ص ۱۲-۱۳).

فخر رازی در شرح اشارات، مصداق مبادی تصوریه را مانند منطق‌دانان دیگر تعریف موضوع، تعریف اجزاء و جزئیات موضوع و تعریف اعراض ذاتی موضوع دانسته (فخر رازی، ۱۳۸۴، ج ۱، ص ۳۵۱)، ولی در تفسیر این سخن ابن‌سینا در عیون الحکمة: «مبادی علم، مقدمات یا حدود هستند» (ابن‌سینا، ۱۴۰۰، ص ۲۵) بر این باور است که حدود، تعریف موضوع علم و تعریف موضوع‌ها و محمول‌های مبادی تصدیقه علم می‌باشند. وی در این باره می‌گوید هنگامی مسائل علم به کمک مبادی تصدیقه اثبات می‌شوند که این مبادی، مسلم باشند و مسلم بودنشان به تصور موضوع و محمول آنها وابسته است. تصور موضوع و محمول مبادی تصدیقه نیز هنگامی انجام می‌گیرد که تعریف آنها ذکر گردد. بنابراین مبادی علم عبارتند از: ۱. حدودی که ماهیت موضوع علم، ماهیت موضوع مقدمات و ماهیت محمول مقدمات را تعریف می‌کنند. ۲. مقدماتی که به کمک آنها، برهان بر اثبات مسائل علم امکان‌پذیر می‌گردد (فخر رازی، ۱۳۷۳، ج ۱، ص ۲۱۸). این برداشت از مصادیق مبادی تصوریه همچنین از سوی شهرزوری در رسائل الشجرة الالهية بازگو شده است (شهرزوری، ۱۳۸۳، ج ۱، ص ۳۸۱).

تفسیر فخر رازی از واژه حدود آمده در عیون الحکمة بوعلی را نمی‌توان پذیرفت؛ زیرا چنین برداشتی از کلام ابن‌سینا ناسازگار با دیگر عبارات وی است چرا که ابن‌سینا در دو کتاب نجات (ابن‌سینا، ۱۳۶۴، ص ۱۳۸) و اشارات (همو، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۲۹۹)، مصادیق حدود را چنین برشمرده است: تعریف موضوع علم و تعریف موضوع و محمول مسائل علم. البته خود فخر رازی در شرح اشارات پیرو همین دیدگاه است و حدود را تعریف موضوع علم، تعریف اجزاء و جزئیات موضوع علم و تعریف اعراض ذاتی موضوع علم شمرده است (فخر رازی، ۱۳۸۴، ج ۱، ص ۳۵۱).

تعاریف به کار رفته درباره معانی مفرد علم، اعم از تعریف حدی و رسمی می‌باشند (ساوی، ۱۹۹۳، ص ۲۳۷-۲۳۸؛ کلنبوی، بی‌تا، ص ۴۰۸-۴۰۹)؛ زیرا غرض از مبادی تصویری آن است که مفردات علم (در جهت ایجاد تصدیق میان آنها و اثبات مسائل علم بر پایه این تصدیقات) تصوّر و روشن گردند (ابن سینا، ۱۳۶۴، ص ۱۳۸؛ سهروردی، ۱۳۸۵، ص ۵۶۳؛ طوسی، ۱۳۷۵ الف، ص ۲۹۶) و آشکار است که این غرض با تعریف رسمی نیز تحقق می‌یابد. همچنین اگر به محال بودن تعریف حدی معتقد نباشیم، باید دشواری دستیابی به حدّ اشیاء را بپذیریم و در چنین وضعیتی می‌توان از تعریف رسمی بهره برد.

خواجه نصیر طوسی در شرح اشارات (همو، ۱۳۷۵ ب، ج ۱، ص ۲۹۹-۳۰۰) و نیز در منطق التجرید (همو، ۱۴۰۴، ص ۵۵) به پیروی از ابن سینا و دیگر منطق‌دانان تصریح می‌کند که مبادی علم یا حدود و تصورات اند یا مقدمات و تصدیقات، ولی در اساس الاقتباس بر این باور است که تعاریف معانی مفرد علم در حقیقت از مبادی نیستند؛ زیرا مبادی علم مقدمات می‌باشند، ولی حدود در زمره مفردات هستند (همو، ۱۳۷۵ الف، ص ۲۹۵). سخن خواجه در اساس الاقتباس با خلل همراه است؛ زیرا از یک سو با دیدگاه منطق‌دانان دیگر ناسازگار است (برای نمونه: ابن سینا، ۱۴۰۴، ص ۶۹-۷۰؛ ساوی، ۱۹۹۳، ص ۲۳۷-۲۳۸؛ قطب رازی، ۱۳۸۲، ص ۴۶۹) و از دیگر سو با نفی مبدأ تصدیقیه بودن حدّ، اصل مبدأ بودنش کنار نمی‌رود؛ چون در اثبات مسائل علم، مبدأ تصویری در کنار مبدأ تصدیقیه این‌گونه ایفای نقش می‌کند: مبادی تصویری علم، تصویری روشن از موضوع و محمول مسائل علم به دست می‌دهند و سپس به کمک مبادی تصدیقیه، مسائل علم اثبات می‌شوند (بهمنیتار، ۱۳۷۵، ص ۲۰۳).

با لحاظ آنچه گذشت بخشی از هر علم که مربوط به چیستی مفاهیم نظری علم و به دیگر سخن پاسخ‌گوی مطالب مای حقیقیه علم و برآمده از تعاریف مفاهیم مفرد علم است، اعم از اینکه محصول خود علم و به دست آمده در خود علم باشد یا از علوم دیگر گرفته شود، مبادی تصویری علم و جزء حقیقی علم نامیده می‌شود.

در برابر این دیدگاه که دیدگاه بیشتر منطق‌دانان است و مبادی علم را به همراه موضوع و مسائل علم از اجزای علوم می‌داند، برخی حقیقت علم را تنها مسائل آن دانسته، موضوع و مبادی علم را از باب تسامح و به مناسبتی جزء علم برشمرده‌اند (تهانوی، ۱۹۹۶، ج ۱، ص ۷؛ عطار مصری، ۱۹۹۷، ص ۲۶۰). در توجیه این تسامح گفته شده موضوع و مبادی علم با اینکه جزء علم نیستند، به دلیل اتصال شدیدی که به مسائل علم دارند از اجزای علوم شمرده شده‌اند (تهانوی، ۱۹۹۶، ج ۱، ص ۷). تسامح در خصوص مبادی علم این‌گونه نیز توجیه شده که مبادی علم ابزار درک مسائل علم هستند و به همین دلیل مانند اجزای یک کلّ، موقوفّ علیه واقع می‌شوند (سندیلوی، ۱۳۲۵، ص ۲۳۲). بر پایه این دیدگاه، تعاریف مطرح در علم که

گستره وسیعی از علم را در بر می‌گیرند، جزء علم شمرده نمی‌شوند و تنها به وجود آنها در علم برای اثبات مسائل علم (که حقیقت علم را تشکیل می‌دهند) نیاز است.

برخی با تلاش برای حذف تسامحی بودن و اثبات حقیقی بودن هر سه جزء علم، معتقدند جزء علم خواندن موضوع علم و مبادی علم از روی تسامح نیست؛ زیرا می‌توان اجزای علوم را به مقوم و غیر مقوم تقسیم کرد و موضوع و مبادی را از اجزای غیر مقوم علم دانست (کاشف الغطاء، ۱۴۱۱، ج ۱، ص ۱۰۵). به نظر می‌رسد تعبیر ابن‌سینا از مبادی علم به «منها البرهان» (ابن‌سینا، ۱۴۰۴، ص ۱۵۵) و تعبیر خواجه نصیر طوسی از آن به «ما منه البرهان» (طوسی، ۱۳۷۵ الف، ص ۲۹۴) نیز تأیید کننده جزء حقیقی بودن مبادی علم برای علم است؛ زیرا مبادی علم، به دلیل اینکه قوام‌بخش براهین علم هستند، به یک تعبیر اجزای علم برهانی شمرده می‌شوند (مصباح یزدی، ۱۳۸۶، ص ۴۹۸).

مبادی تصدیقیه

مبادی تصدیقیه به معنای قضایایی هستند که در علم (به هنگام بهره‌گیری از آنها در جایگاه مبدأ) بی‌نیاز از اثبات هستند و به کمک آنها قضایای نظری علم اثبات می‌گردند. مصادیق این مبادی عبارتند از اصول متعارفه، اصول موضوعه و مصادرات. اصول متعارفه، قضایای بدیهی هستند که به اثبات نیاز ندارند و مبدأ تصدیقی برهان در همه علوم واقع می‌شوند. اصول موضوعه و مصادرات، قضایای غیر بدیهی و نیازمند اثبات هستند که البته در علم، مبدأ تصدیقی واقع می‌شوند، با این تفاوت که اصول موضوعه از باب حسن ظنّ و اطمینان قلبی به معلّم ولی مصادرات از روی مسامحه و با انکار درونی پذیرفته می‌شوند (ساوی، ۱۹۹۳، ص ۲۳۸).

از مبادی تصدیقیه با این واژه‌ها نیز تعبیر کرده‌اند: «مقدمات» (همان، ص ۲۳۷)، «مقدمات مسلّمه» (غزالی، ۱۹۶۱، ص ۱۲۵)، «مقدمات موضوعه» (طوسی، ۱۳۷۵ الف، ص ۲۹۵)، «أوضاع» (ملاصدرا، ۱۳۷۸، ص ۴۹) و «مبادی منها البرهان» (ابن‌سینا، ۱۴۰۴، ص ۲۵۴). واژه «مقدمات» گویای آن است که مبادی تصدیقیه، مقدمه قیاس واقع می‌شوند (ساوی، ۱۹۹۳، ص ۲۳۷). به کار رفتن واژه «مقدمات مسلّمه» درباره مبادی تصدیقیه از آن رو است که این مقدمات به دلیل وابسته بودن اثبات مسائل علم بر آنها، باید ثبوت خودشان مسلّم و پذیرفته شده باشد حال چه این تسلیم به جهت بدهت آنها باشد یا به جهت اثبات یقینی بودن آنها در جای دیگر. دو واژه «مقدمات موضوعه» و «أوضاع» نشان‌گر آن هستند که مبادی تصدیقیه در آغاز علم وضع می‌شوند تا با پذیرش پیشین آنها اثبات مسائل علم امکان‌پذیر باشد. آشکار است که مراد از وضع در اینجا مفروض بودن ثبوت یقینی مبادی تصدیقیه در آغاز علم است اعم از

اینکه ثبوت این مبادی بدیهی باشد یا غیر بدیهی و نیازمند اثبات در جای دیگر باشد. البته با لحاظ اینکه منطق دانان همان گونه که گذشت واژه‌های «وضع» و «اوضاع» را در برابر مبادی تصدیقیه بین، بر مجموع مبادی تصویری و مبادی تصدیقیه غیر بین نیز اطلاق کرده‌اند، به کار رفتن این دو واژه درباره مبادی تصدیقیه، به اشتراک لفظی خواهد بود. واژه «مبادی منها البرهان» نیز گویای آن است که مبادی تصدیقیه منشأ پدید آمدن براهین علم هستند بدین معنا که این مبادی قضایایی هستند که براهین علم از آنها تالیف شده است (طوسی، ۱۳۷۵ الف، ص ۲۹۴).

فارابی از مبادی تصدیقیه با واژه «مبادی اول» یاد می‌کند و مراد وی از «اول» آن است که مبادی تصدیقیه از اثبات در علم مبتنی بر آنها بی‌نیاز هستند (فارابی، ۱۴۰۸، ج ۱، ص ۳۰۸). به دیگر سخن در علمی که از مبادی تصدیقیه استفاده می‌شود امکان اقامه برهان بر این مبادی وجود ندارد و چنانچه یک مبدأ تصدیقی خود نیازمند اثبات باشد، باید آن را در علم دیگر اثبات کرد.

مبدأ تصدیقی علم می‌تواند مقدمه برهان در علم قرار گیرد ولی عکس آن صادق نیست، یعنی این گونه نیست که هر چه مقدمه برهان واقع شود، مبدأ تصدیقی باشد. بنابراین مبدأ تصدیقی اخص از مقدمه برهان است؛ چنانکه خواجه نصیر طوسی می‌گوید: «مبادی علوم از جمله مقدمات برهانی بود و نه هر مقدمه، مبدئی باشد بل مبدأ برهان مقدمه‌ای باشد که آن را وسط نبود، یعنی به حدی اوسط که میان هر دو حد مقدمه افتد آن را بیان نکنند» (طوسی، ۱۳۷۵ الف، ص ۲۹۴). سرّ اخص بودن مبدأ تصدیقی از مقدمه برهان آن است که تنها دو قسم از مقدمات برهان، مبدأ تصدیقی نامیده می‌شوند. یکی آن دسته از مقدمات که بدیهی و بی‌نیاز از اثبات هستند و دسته دوم مقدماتی که نیاز به اثبات دارند ولی در علمی که آنها را به کار برده یقینی لحاظ شده‌اند تا در علم دیگر اثبات شوند. بر خلاف این دو دسته، دسته دیگری از مقدمات برهان وجود دارند که جزء مبادی تصدیقی نیستند چرا که از مطلوبات علم بوده و در علم اثبات می‌شوند. فارابی در این باره پس از تقسیم مطلوبات علم به اول و ثانی می‌گوید مطلوبات اول، نخستین چیزهای اثبات شونده در علم هستند و برهان اثبات کننده آنها از مقدمات بین ترکیب یافته است. مطلوبات ثانی چیزهایی‌اند که به کمک براهین ترکیب یافته از مطلوبات اول اثبات می‌شوند (فارابی، ۱۴۰۸، ج ۱، ص ۳۰۸). بر پایه این سخن فارابی برخی از مطلوبات علم، مقدمات براهینشان بدیهی نیستند و در همان علم بر پایه مقدمات بدیهی اثبات می‌شوند و روشن است که این قسم از مقدمات نیازمند اثبات، جزء مطلوبات علم بوده و مبدأ تصدیقی شمرده نمی‌شوند.

مبادی تصدیقیه بین و غیر بین

مبادی تصدیقیه هر علم اگرچه در آن علم نیازمند اثبات نیستند، در علم دیگر ممکن است به اثبات نیاز داشته باشند؛ زیرا در فرآیند اثبات مسائل علم، آنچه ارزش مند است یقینی بودن مبادی تصدیقیه است و یقینی بودن این مبادی با بدیهی بودن آنها برابر نیست. به دیگر سخن رابطه یقینی بودن و بداهت، یک سویه است و نه دو سویه، به این معنا که چنانچه قضیه‌ای بدیهی باشد یقینی هم است ولی عکس آن درست نیست. بنابراین اگر مبدأ تصدیقی، بین باشد اثبات مسئله به آسانی انجام می‌پذیرد و در غیر این صورت مبدأ تصدیقی، مسلّم و یقینی فرض می‌شود تا در جای دیگر اثبات گردد.

مبادی تصدیقیه بین که از آنها با واژه‌هایی مانند علوم متعارفه و مقدمات واجبه القبول نیز تعبیر می‌شود (ابن سینا، ۱۴۰۴، ص ۱۱۰)، سه گونه مبادا قرار می‌گیرند: ۱. در همه علوم مبدأ هستند مانند «بر هر چیز یا ایجاب صادق است یا سلب». ۲. در چند علم مبدأ هستند مانند «چیزهای مساوی با یک شیء، خود متساویند». این قضیه مبدأ تصدیقی در علوم ریاضی مانند هندسه و حساب است. ۳. تنها در یک علم مبدأ هستند (ساوی، ۱۹۹۳، ص ۲۴۰). مثال گونه سوم قضیه «حرکت، وجود دارد» است که مبدأ تصدیقی در علم طبیعی می‌باشد.

مبادی تصدیقیه غیر بین در همه علوم مبدأ نیستند بلکه در یک یا در چند علم مبدأ هستند؛ زیرا از یک سو این مبادی مسلّم فرض شده‌اند تا در علم دیگر اثبات گردند و از دیگر سو مبدأ بودنشان در همه علوم مستلزم بداهت آنها خواهد بود که خلاف فرض نیازمندی این مبادی به اثبات است (همان).

ابن سینا از مبدأ تصدیقی بین به دلیل اینکه به گونه مطلق و بدون نیاز به اثبات، مبدأ برهان در علم واقع می‌شود و از این رو می‌تواند در هر علمی مبدأ برهان باشد، با عبارت «مبدأ البرهان بحسب العلم مطلقاً» و از مبدأ تصدیقی غیر بین به دلیل اینکه به گونه مطلق مبدأ برهان در علم واقع نمی‌شود بلکه با قید نیازمندی به اثبات همراه است و از این رو نمی‌تواند در هر علمی مبدأ برهان باشد، با عبارت «مبدأ البرهان بحسب العلم ما» یاد می‌کند (ابن سینا، ۱۴۰۴، ص ۱۱۰).

مبادی تصدیقیه غیر بین خود به دو گونه هستند: ۱) اصول موضوعه که در این مبادی، متعلم به معلم خود حسن ظن دارد و مبدأ تصدیقی وی را بدون استنکار می‌پذیرد. ۲) مصادرات که در این مبادی، متعلم مبدأ تصدیقی معلم را با استنکار می‌پذیرد (قطب رازی، ۱۳۸۶، ص ۴۶۹). البته هر دو قسم مبادی تصدیقیه غیر بین در این ویژگی مشترک هستند که برهانی بودن استدلال‌های مبتنی بر این مبادی موقت می‌باشد و سرانجام نیاز است زنجیره مقدمات این استدلال‌ها به مبادی بین ختم شود. اگر مبادی تصدیقیه غیر بین به کمک مبادی تصدیقیه بین اثبات نگردند، علم برهانی شکل نخواهد گرفت (ابن سینا، ۱۴۰۴،

ص ۲۳۴).

در باره رابطه مبادی تصدیقیه علم با مبادی حجت در منطق نیز می‌توان گفت مبادی تصدیقیه بین به تعبیر ابن‌سینا از نوع معتقدات هستند (همو، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۲۱۳) که خود به دو گونه اولی و غیر اولی می‌باشند (همو، ۱۳۶۰، ص ۶۰). بنابراین این مبادی همان قضایای بدیهی شش‌گانه‌اند که از آنها به «مقدمات واجبه القبول» نیز تعبیر می‌کنند (ساوی، ۱۹۹۳، ص ۲۳۸). مبادی تصدیقیه غیر بین از نوع قضایای مأخوذات هستند که از این نوع مأخوذات به «تقریبات» تعبیر می‌کنند (ابن‌سینا، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۲۲۳؛ بهمنیار، ۱۳۷۵، ص ۱۰۱).

مبادی تصدیقیه عام و خاص

مبادی تصدیقیه علم در تقسیمی دیگر به عام و خاص تقسیم می‌گردند. مبادی عام آن دسته از مبادی تصدیقیه هستند که به دلیل اختصاص نداشتن موضوعشان به موضوع علمی خاص می‌توانند در همه علوم یا در چند علم مبدأ باشند. مبادی خاص آن دسته از مبادی تصدیقیه هستند که به دلیل اختصاص داشتن موضوعشان به موضوع علمی خاص، تنها در یک علم می‌توانند مبدأ باشند.

برخی از منطق‌دانان گویا بر این باورند که همه مبادی عام به گونه بین هستند. علامه حلی در این باره تصریح می‌کند که مبادی عام قضایای اولی و بدیهی هستند که یا مبدأ در همه علوم و یا مبدأ در چند علم هستند (علامه حلی، ۱۳۸۱، ص ۳۳۰). بنابراین در نگاه وی قضیه‌ای که می‌تواند در چند علم مبدأ باشد نیز تنها جزء مبادی بین است. بر خلاف این سخن باید گفت مبدأ عام نه تنها می‌تواند از اصول متعارفه بلکه می‌تواند از اصول موضوعه و مصادرات باشد؛ زیرا مبادی غیر بین گرچه به دلیل نیاز به اثبات در علم دیگر نمی‌توانند در همه علوم مبدأ باشند، توانایی مبدأ بودن در چند علم را دارا هستند (ساوی، ۱۹۹۳، ص ۲۴۰).

مبدأ خاص نیز می‌تواند در شمار هم اصول متعارفه و هم اصول موضوعه و مصادرات باشد به گواه این طبقه‌بندی مبادی تصدیقیه از سوی ابن‌سهلان ساوی: مبادی بین یا ویژه یک علم یا عام در همه علوم یا عام در چند علم و مبادی غیر بین یا ویژه یک علم یا عام در چند علم هستند (همان). کسانی مانند خواجه نصیر طوسی (طوسی، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۳۰۰) و علامه حلی (علامه حلی، ۱۳۸۱، ص ۳۳۰) به نظر می‌رسد با این سخن مخالف هستند؛ زیرا آنان اصول متعارفه را به عام در همه علوم و عام در برخی علوم تقسیم کرده و از اصل متعارفی که ویژه یک علم باشد سخن نمی‌گویند. عبارت علامه حلی در این باره چنین است: مبادی عامه عبارتند از قضایای اولیه‌ای که اختصاص به یک علم ندارند مانند قضیه «اشیای

مساوی با شیء واحد، خودشان متساوی هستند» و قضیه «شیء یا ثابت است یا منفی» (همان). مثال نخست در این عبارت، اصل متعارفی می باشد که در چند علم یعنی در علوم ریاضی مبدأ تصدیقی است و مثال دوم اصل متعارفی می باشد که در همه علوم مبدأ تصدیقی است.

فارابی معتقد است عام بودن مبادی عامه به دو گونه می باشد: ۱. هر دوی موضوع و محمول آنها مشترک میان موضوع های علوم گوناگون است مانند «اشیای مساوی با یک شیء، متساوی هستند». ۲. تنها محمول آنها مشترک میان موضوع های علوم گوناگون است مانند «دو امر منطبق، متساوی هستند». موضوع در این مثال ویژه موضوع علم هندسه (مقدار) و محمول در این مثال مشترک میان موضوع علم هندسه و موضوع علوم دیگر همچون علم حساب (عدد) می باشد (فارابی، ۱۴۰۸، ج ۱، ص ۳۰۸-۳۰۹). ابن سینا با این سخن مخالف است و گونه دوم را جزء مبادی خاصه می داند. وی معتقد است تمایز مبادی خاصه از مبادی عامه تنها به چگونگی ارتباط موضوع آنها با موضوع علم بستگی دارد. از این رو می گوید اگر موضوع مبدأ، موضوع علم یا از انواع یا از عوارض و یا از اجزاء موضوع علم باشد، مبدأ، خاص است و اگر موضوع مبدأ، خارج از موضوع علم یا اعم از آن باشد، مبدأ، عام است (ابن سینا، ۱۴۰۴، ص ۱۵۶).

مبادی خاصه به دو قسم تقسیم می شوند: ۱. در همه مسائل یک علم جاری هستند (همان، ص ۱۵۷). این نوع مبدأ خاص چنانچه بین نباشد، تبیین آن در خود علم مبتنی بر آن انجام نمی گیرد، بلکه باید در علمی دیگر اثبات شود؛ زیرا مبدأ بودن یک قضیه برای همه مسائل علم، با مسئله بودنش در خود آن علم ناسازگار است. از این سخن همچنین به دست می آید که مقدمات عهده دار اثبات این مبدأ، اگر خود نیازمند اثبات باشند، برای جلوگیری از دور، اثباتشان به کمک مقدماتی غیر از مقدمات مبتنی بر این مبدأ انجام می گیرد (فخر رازی، ۱۳۷۳، ج ۱، ص ۲۱۹). ۲. اختصاص به یک یا چند مسئله از علم دارند (ابن سینا، ۱۴۰۴، ص ۱۵۷). این نوع مبدأ خاص اگر نیازمند تبیین باشد، در خود علم مبتنی بر این مبدأ می تواند اثبات گردد مشروط به اینکه دور رخ ندهد بدین گونه که علم مبتنی بر این مبدأ، مبادی دیگری در اثبات برخی مسائلس داشته باشد. در این هنگام آن دسته از مسائل علم که از سوی مبادی دیگر اثبات شده اند می توانند منشأ اثبات این مبدأ باشند (فخر رازی، ۱۳۷۳، ج ۱، ص ۲۱۹).

کاربرد مبادی عام در علوم به یکی از دو گونه بالفعل و بالقوه می باشد. کاربرد بالفعل مبدأ عام در یک علم به این گونه است که آن مبدأ به این علم اختصاص یابد. تخصیص مبدأ عام و بالفعل شدن کاربردش در علمی خاص نیز به دو گونه است: ۱. هر دو جزء موضوع و محمولش ویژه علم باشد. برای نمونه تخصیص یافتن مبدأ عام «بر هر چیز یا ایجاب صادق است یا سلب» به دانش هندسه به صورت قضیه «هر مقداری یا مشارک است یا مابین» می باشد. ۲. تنها جزء موضوعش ویژه علم باشد. برای نمونه تخصیص

یافتن مبدأ عام «اشیای مساوی با یک شیء، متساوی هستند» به دانش هندسه به صورت قضیه «مقادیر مساوی با مقدار واحد، متساوی هستند» می‌باشد (ابن سینا، ۱۴۰۴، ص ۱۵۶-۱۵۷). در گونه دوم با تخصیص موضوع، محمول هم خود به خود تخصیص می‌یابد؛ زیرا هر محمولی از آن جهت که محمول یک موضوع است، بیان‌گر ویژگی موضوع خود می‌باشد و با موضوع‌های دیگر ارتباط ندارد (طوسی، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۳۰۱؛ علامه حلی، ۱۳۷۹، ص ۲۱۱).

بالمقوله بودن کاربرد مبدأ عام علم به این معنا است که مبدأ عام، مقدمه و جزء قیاس واقع نشود بلکه تنها قوه‌اش به کار رود. برای نمونه کاربرد بالمقوله مبدأ عام «بر هر چیز یا ایجاب صادق است یا سلب» این گونه می‌باشد: «اگر این مطلب حق نباشد مقابلش حق است». دلیل بالمقوله بودن کاربرد مبادی عام در علم، شهرت آنها است چرا که شهرت، مبادی عام را جز برای تکیه مغالطه‌گران و منکران، از ذکر بالفعل بی‌نیاز می‌کند (ابن سینا، ۱۴۰۴، ص ۱۵۶). بنابراین بالمقوله بودن مبدأ عام به معنای تخصیص نخوردن آن به یک علم خاص است چرا که در غیر این صورت قضیه تخصیص یافته، بالفعل ذکر گردیده، بالمقوله بودن مبدأ عام بی‌معنا می‌باشد (علامه حلی، ۱۳۸۱، ص ۳۳۲). برای مثال در هندسه برای دست‌یابی به این نتیجه که «این دو خط، متساوی هستند» از مبدأ عام «اشیای مساوی با یک شیء، متساوی هستند» به صورت بالمقوله چنین بهره می‌بریم: «این دو خط، متساوی هستند؛ زیرا هر دو با یک خط مساوی‌اند». در اینجا مستقیم و به گونه بالفعل از مبدا عام بهره نبرده‌ایم و اگر این مبدا عام تخصیص یابد و به صورت «هر دو خط مساوی با فلان خط، خودشان متساوی هستند» درآید می‌تواند به گونه بالفعل به این شکل در قیاس به کار رود: «این دو خط، دو خط مساوی با فلان خط‌اند و هر دو خط مساوی با فلان خط، خودشان متساوی هستند. بنابراین این دو خط، خودشان متساوی هستند» (سهروردی، ۱۳۸۵، ص ۵۷۴-۵۷۵).

اگر مبادی عام به گونه بالفعل در یک علم خاص به کار روند، تحقق آنها مانند مبادی خاص خواهد بود، یعنی همچون مبادی خاص تنها در یک علم می‌توانند مبدأ باشند. برای نمونه کاربرد بالفعل مبدأ عام «بر هر چیز یا ایجاب صادق است یا سلب» در علم هندسه این گونه است: «هر مقداری یا مشارک است یا مباین» (ابن سینا، ۱۴۰۴، ص ۱۵۶). آشکار است که قضیه دوم در علوم دیگر نمی‌تواند مبدأ باشد.

فارابی کاربرد مبادی عام را به استعمال عام و استعمال خاص تقسیم کرده است. مراد وی از استعمال عام، کاربرد مبدأ عام به گونه مطلق و بدون تخصیص آن به موضوع علم است و مراد وی از استعمال خاص، کاربرد مبدأ عام با تقید و تخصیص آن به موضوع علم است. (فارابی، ۱۴۰۸، ج ۱، ص ۳۰۹).

فخر رازی بر این باور است که همه مبادی تصدیقیه عام چه بین و چه غیر بین، کاربردشان در علم به تخصیص یافتن آنها به موضوع علم بستگی دارد (فخر رازی، ۱۳۸۴، ج ۱، ص ۳۵۱). خواجه نصیر طوسی

در پاسخ وی می‌گوید تنها اصول متعارفه تخصیص می‌یابند آن هم اگر در آغاز علم بیابند چرا که اگر در آغاز علم نیابند، در بسیاری از جاها به دلیل آشکار بودنشان بدون تخصیص به کار می‌روند (طوسی، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۳۰۱). به نظر می‌رسد پاسخ خواجه نصیر طوسی با این اشکال روبرو است که از یک سو اگر اصول موضوعه و مصادرات در چند علم مبدأ باشند، کاربرد این مبادی نیز به اختصاص یافتن موضوع و محمولشان به موضوع علم وابسته است و از دیگر سو موجه نبودن کاربرد مبدأ عام بدون اختصاص یافتن به موضوع علم، به آمدن در آغاز علم منحصر نیست.

هر علم دارای مبادی خاص خود است و به تعبیر ارسطو مبادی علوم یکسان نیستند و با هم تطابق ندارند؛ زیرا مبادی قیاس‌های هر دانش به موضوع دانش خود اختصاص دارند و به تبع اختلاف موضوعات، مبادی نیز اختلاف پیدا می‌کنند (ارسطو، ۱۹۸۰، الف ۸۸، ۳۰-۳۵). اختصاص داشتن یک مبدأ به موضوع یک علم، به دو گونه می‌تواند باشد:

۱. موضوع مبدأ خاص یا همان موضوع علم یا از انواع یا از عوارض و یا از اجزاء موضوع علم است. در اینجا لازم نیست محمول مبدأ خاص، از عوارض ذاتی موضوع علم باشد؛ زیرا چنانچه محمول مبدأ عام‌تر از موضوع علم هم باشد، برای خاص بودن مبدأ همین اندازه کافی است که موضوع مساوی با موضوع علم یا اخص از آن باشد. به دیگر سخن محمول مبدأ خاص گرچه امکان دارد در ظاهر از موضوع علم عام‌تر باشد، در واقع مساوی با آن است؛ چون در علم با حیثیت خاصی که برای محمول اعم لحاظ می‌شود این محمول، مساوی با موضوع علم خواهد بود. برای نمونه قضیه‌ای که محمولش «مساوات» است، اگر موضوعش مقدار باشد خاص علم هندسه و اگر موضوعش عدد باشد خاص علم حساب می‌باشد.

۲. محمول مبدأ خاص عرض ذاتی برای موضوع علم است. برای نمونه قضیه «هر عدد زوج، به دو متساوی تقسیم می‌شود» مبدأ خاص علم حساب است که محمولش یعنی انقسام به دو متساوی از عوارض ذاتی عدد می‌باشد (ابن سینا، ۱۴۰۴، ص ۱۵۶).

تفاوت دو حالت ذکر شده در آن است که همیشه بر خلاف حالت دوم، حالت نخست در مبادی خاص وجود دارد؛ زیرا شرط اختصاص داشتن مبدأ به یک علم، عام‌تر نبودن موضوعش از موضوع آن علم است، ولی عرض ذاتی بودن محمول مبدأ برای موضوع علم، به معنای ویژه بودن مبدأ برای یک علم نیست؛ چون یک محمول می‌تواند عرض ذاتی برای چندین موضوع باشد. بنابراین حالت دوم در صورتی می‌تواند نشانه خاص بودن مبدأ تصدیقی باشد که حالت نخست نیز همراه با آن لحاظ گردد.

تفاوت جوهری مبادی تصویری و مبادی تصدیقیه

ارسطو درباره تفاوت مبادی تصویری با تصدیقیه می‌گوید همانند معنای یک شیء غیر از فهماندن موجود بودن آن شیء است (ارسطو، ۱۹۸۰، ۷۲ الف، ۲۰-۲۴) و حدود تنها در پی فهماندن معنای اشیاء هستند نه در پی گزارش از موجود بودن آنها (همان، ۷۶ ب، ۳۵-۳۷). ابن‌سینا نیز درباره تفاوت مبدأ تصویری و تصدیقی می‌گوید برخی از مبادی، دارای معنای مرکب و برخی دیگر دارای معنای مفرد هستند. معنای مرکب برای بیان تصدیق می‌باشند و نه حدّ و تعریف؛ زیرا همواره ترکیب خبری بیان‌کننده تصدیق است، ولی حدود و تعاریف مفید معنای مفرد و یا معنای در حکم مفرد هستند. مبادی تصدیقیه بایستی به عنوان «مطلب هل» پذیرفته شوند تا بر پایه آنها قضایای دیگر اثبات گردند، ولی مبادی تصویری برخی از آنها عوارض موضوع علم و برخی دیگر داخل در ماهیت موضوع علم هستند (ابن‌سینا، ۱۴۰۴، ص ۶۹-۷۰). مراد از عوارض موضوع علم، تعاریف عوارض ذاتی موضوع علم و مراد از داخل در ماهیت موضوع علم، تعاریف موضوع و اجزاء و جزئیات موضوع علم است.

ابن‌سینا همچنین در مقام جداسازی مبادی تصویری از مبادی تصدیقیه می‌گوید در مبادی تصویری بر خلاف مبادی تصدیقیه، ایجاب و سلب راه ندارد (همان، ص ۱۱۱). بنابراین گرچه ممکن است در ظاهر مبدأ تصویری تفاوتی با مبدأ تصدیقی نداشته باشد چرا که به صورت قضیه بیان می‌شود، ولی بر خلاف مبدأ تصدیقی، مبدأ تصویری ذاتاً قضیه و تصدیق نیست (ابن‌رشد، ۱۹۸۲، ص ۴۱ و ۷۲). ابن‌سینا در این باره توضیح می‌دهد که گاه مبدأ تصویری به گونه قضیه بیان می‌شود مانند تعریف وحدت به «چیزی است که در کمّ قابل انقسام نیست» ولی هدف از آن دستیابی به تصدیق محمولی خاص برای وحدت نیست، بلکه به دست آوردن تصور معنای وحدت است و این فراهم آمدن چنین تصویری جز با به کارگیری قضیه به دست نمی‌آید. وی می‌افزاید البته این دیدگاه محل نزاع نیست چرا که هر اسمی را می‌توان برای هر تعریفی نهاد و اختلاف درباره مبادی تصویری پیرامون لغزشی است که چه بسا در تصور رخ می‌دهد (ابن‌سینا، ۱۴۰۴، ص ۱۱۰-۱۱۱).

معنایی عام از مبادی

در برخی از نگاشته‌ها اشاره شده که واژه «مبادی» همچنین به معنایی عام به کار می‌رود که از گستره بیشتری نسبت به مبادی علم برخوردار است. در این اصطلاح مبادی به اجزای درونی و بیرونی علم تعریف شده که پیش از پرداختن به مسائل علم مطرح می‌گردند (تفتازانی، ۱۳۶۳، ص ۱۱۸؛ ملاعبدالله، ۱۳۶۳، ص ۱۱۸-۱۱۹؛ خبیصی، ۱۹۹۷، ص ۲۶۲). مراد از اجزای درونی علم همان مبادی علم است و همان‌گونه

که گذشت خود به دو گونه تصوری و تصدیقی می‌باشد (ملاعبدلله، ۱۳۶۳، ص ۱۱۹). مراد از اجزای بیرونی علم، مقدمات است که علم با آنها آغاز می‌شود (همان). تفتازانی می‌گوید مقدمات همان چیزهایی‌اند که پیشینیان آنها را روؤس ثمانیه علم نامیده‌اند (تفتازانی، ۱۳۶۳، ص ۱۱۸-۱۱۹). وی در تعریف مقدمات، دو قید «علی وجه الخبرة» و «فرط الرغبة» را می‌آورد (همان، ص ۱۱۸). کاربرد «وجه الخبرة» - الخبرة به معنای بصیرت است (خبیصی، ۱۹۹۷، ص ۲۶۲) - بیرون کردن چیزهایی است که درباره آنها واژه مقدمه به کار می‌رود ولی آغاز کردن علم بر آنها توقف ندارد مانند مقدمات قیاس. کاربرد «فرط الرغبة» داخل کردن چیزهایی است که آغاز کردن علم به گونه «وجه الخبرة» بر آنها توقف ندارد ولی جزء مقدمات علم شمرده شده‌اند (قراچه داغی، ۱۳۶۳، ص ۱۱۸).

جزء العلوم دانستن مبادی به معنای عامش که شامل هم اجزای درونی علم و هم اجزای بیرونی علم باشد، از باب تغلیب است (تهانوی، ۱۹۹۶، ج ۱، ص ۱۴)؛ زیرا از میان دو قسم آن، یعنی مبادی علم و مقدمات، تنها قسم نخست از اجزاء العلوم شمرده شده است.

پیشینه واژه مبادی به معنای عام آن در کتاب‌های منطقی، به تهذیب المنطق تفتازانی می‌رسد (تفتازانی، ۱۳۶۳، ص ۱۱۸-۱۱۹). پیش از تفتازانی، منطق دانان واژه مبادی را به معنای مبادی علم به کار برده‌اند (ابن سینا، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۲۹۹؛ سهروردی، ۱۳۳۴، ص ۷۶؛ کاتبی، ۱۹۹۸، ص ۲۳۳). بنا به نقل ملاعبدلله یزدی (ملاعبدلله، ۱۳۶۳، ص ۱۱۸-۱۱۹) نخستین بار واژه مبادی به معنای عامش را ابن حاجب در کتاب مختصر الاصول به کار برده است. با این وجود متن آمده در تعلیقه بر حاشیه ملاعبدلله گویای آن است که واژه مبادی به معنای عام را نه ابن حاجب بلکه شارحش عضدی به کار برده است. این متن عبارت است از: سخن ابن حاجب در مختصر الاصول «و ینحصر فی المبادی و الادلة السمعیة و الاجتهاد و الترجیح فالمبادی حده و فایده و استمداده» در این صراحت دارد که مراد ابن حاجب از مبادی، تنها مقدمات است نه معنایی اعم از مقدمات و مبادی علم. به کار رفتن واژه مبادی به معنای عامش از سوی عضدی انجام گرفته به گواه این شرح وی بر گفته ابن حاجب «سه امر از مبادی علم ذکر شده است؛ زیرا بنا بر گفته مصنف (یعنی: از آنچه پیش از شروع در مقاصد علم مطرح می‌شود، چه بیرون از مقاصد علم باشد که مقدمات نامیده می‌شود مانند شناخت حد و غایت و بیان موضوع و استمداد و چه درون مقاصد علم باشد که مبادی نامیده می‌شود مانند تصور موضوع و اعراض ذاتی و تصدیقات تشکیل دهنده قیاس‌های علم) اگر مراد از مبادی، مبادی اصطلاحی باشد، نمی‌بایست حد و فایده و استمداد جزء آن دانسته شود و اگر مراد همان چیزی است که مصنف از آن به مبادی یاد کرده است، واژه «از» لغو بود چرا که امور یاد شده خود مبادی هستند نه برخی از مبادی» (قراچه داغی، ۱۳۶۳، ص ۳۸۹).

نتیجه

مبادی علم عبارتند از آن دسته از اجزای علم که اثبات مسائل علم بر آنها استوار است و به مبادی تصویری و تصدیقیه تقسیم می‌شود. مراد از مبادی تصویری، تعریف‌های اعم از حدی و رسمی معانی مفرد علم یعنی موضوع، اجزاء موضوع، جزئیات موضوع و اعراض ذاتی موضوع است. مبادی تصدیقیه، قضایای بی‌نیاز از اثبات در علم (در هنگام استفاده از آنها) هستند که به کمکشان قضایای نظری علم اثبات می‌گردند و این مبادی اخص از مقدمات برهان هستند چرا که مبدأ تصدیقی می‌تواند مقدمه برهان در علم قرار گیرد ولی عکس آن درست نیست. دلیل تمایز مبادی تصویری از مبادی تصدیقیه این است که فهماندن معنای یک شیء غیر از گزارش از موجود بودن آن شیء است. به دیگر سخن، مبادی تصویری دارای معانی مفرد یا در حکم مفردند و در آنها ایجاب و سلب راه ندارد گرچه که در ظاهر به گونه قضیه بیان شوند، ولی مبادی تصدیقیه دارای معانی مرکب هستند و به عنوان «مطلب هل» پذیرفته شده‌اند تا بر پایه آنها قضایای دیگر اثبات گردند.

مبادی تصدیقیه به بین و غیر بین تقسیم می‌شوند و مبادی بین که از آنها به «اصول متعارفه» تعبیر می‌شود، یا در همه علوم یا در چند علم و یا تنها در یک علم مبدأ هستند. مبادی تصدیقیه غیر بین در همه علوم مبدأ نیستند، بلکه در یک یا در چند علم مبدأ هستند و خود به دو گونه اصول موضوعه (پذیرفته شده از باب حُسن ظنّ) و مصادرات (پذیرفته شده از باب مسامحه و یا استنکار) می‌باشند. هر یک از مبادی تصدیقیه بین و غیر بین به خاص و عام تقسیم می‌شوند. مبادی عام آن دسته از مبادی تصدیقیه هستند که به دلیل اختصاص نداشتن موضوعشان به موضوع علمی خاص می‌توانند در همه علوم یا در چند علم مبدأ باشند. مبادی خاص آن دسته از مبادی تصدیقیه هستند که به دلیل اختصاص داشتن موضوعشان به موضوع علمی خاص، تنها در یک علم می‌توانند مبدأ باشند. مبادی خاص خود به دو گونه هستند چرا که یا در همه مسائل یک علم جاری هستند و یا به یک یا چند مسئله از علم اختصاص دارند. مبادی تصدیقیه عام یا بالفعل و یا بالقوه در علوم به کار می‌روند. بالفعل بودن مبدأ عام بدین معنا است که به یک علم اختصاص یابد و این تخصیص نیز یا بدین گونه است که هر دو جزء موضوع و محمول مبدأ عام خاص علم باشد و یا تنها جزء موضوع خاص علم باشد که البته در این صورت نیز محمول هم خود به خود تخصیص می‌یابد چرا که هر محمولی تنها بیان‌گر ویژگی موضوع خود است. بالقوه بودن کاربرد مبدأ عام نیز به این صورت است که خود مبدأ عام، مقدمه و جزء قیاس واقع نشود، بلکه تنها قضیه‌ای که در قوه آن است در علم به کار رود.

هر علم مبادی خاص خود را دارد و مبادی علوم گوناگون نمی‌توانند با هم یکسان باشند؛ زیرا مبادی

قیاس‌های هر دانش به موضوع دانش خود اختصاص دارند و به تبع اختلاف موضوعات، مبادی نیز اختلاف پیدا می‌کنند. اختصاص داشتن یک مبدأ به موضوع علمی خاص، به دو گونه است: الف) موضوع مبدأ خاص یا همان موضوع علم یا از انواع یا از عوارض و یا از اجزاء موضوع علم است. ب) محمول مبدأ خاص عرض ذاتی موضوع علم است.

واژه مبادی در برخی از نگاشته‌ها در معنایی دیگر نیز به کار رفته که نباید آن را با مبادی علم یکی دانست چرا که اعم از مبادی علم و به معنای مجموع اجزای درونی علم (مبادی علم) و اجزای بیرونی علم (مقدمات یعنی همان رئوس ثمانیه علم) است.

منابع

1. ابن رشد، محمد بن احمد، تلخیص کتاب البرهان، تحقیق محمود قاسم، الهيئة المصرية العامة للكتاب، قاهره، ۱۹۸۲.
2. ابن زرعۀ، عیسی بن اسحاق، منطق ابن زرعۀ، تحقیق جیرار جهامی و رفیق عجم، دار الفكر اللبناني، بیروت، ۱۹۹۴.
3. ابن سهلان ساوی، عمر بن سهلان، البصائر النصيرية فی علم المنطق، مقدمه رفیق عجم، دار الفكر اللبناني، بیروت، ۱۹۹۳.
4. ابن سینا، حسین بن عبدالله، دانشنامه علایی: منطق و فلسفه اولی، تصحیح احمد خراسانی، کتابخانه فارابی، تهران، ۱۳۶۰.
5. _____ النجاة من الفرق فی بحر الضلالات، تصحیح محمدتقی دانش‌پژوه، دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۶۴.
6. _____ الاشارات والتنبیحات، نشر البلاغة، قم، ۱۳۷۵.
7. _____ رسائل الشیخ الرئيس ابن سینا، تصحیح محسن بیدارفر، نشر بیدار، قم، ۱۴۰۰.
8. _____ برهان شفاء، زیر نظر ابراهیم مذکور و تحقیق ابوالعلا عفیفی، کتابخانه آیه‌الله مرعشی، قم، ۱۴۰۴.
9. ابوالبرکات بغدادی، المعترف فی الحکمة، تصحیح فتحعلی اکبری، دانشگاه اصفهان، اصفهان، ۱۳۷۳.
10. ارسطو، منطق ارسطو، تحقیق عبدالرحمن بدوی، دار القلم، بیروت، ۱۹۸۰.
11. بهمنیار بن مرزبان، التحصیل، تصحیح شهید مطهری، دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۷۵.
12. تفتازانی، مسعود بن عمر، تهذیب المنطق (در الحاشیه ملاعبدالله)، موسسه نشر اسلامی، قم، ۱۴۲۱.
13. تهانوی، محمدعلی، کشاف اصطلاحات الفنون و العلوم، مقدمه رفیق عجم و تحقیق علی دحروج، مکتبه لبنان ناشرون، بیروت، ۱۹۹۶.
14. خبیبی، عبیدالله بن فضل الله، شرح تهذیب المنطق تفتازانی (در حاشیه العطار علی شرح الخبیبی)، دار احیاء الکتب العربیة، قاهره، ۱۹۹۷.
15. سندیلوی، حمدالله بن فضل الله، شرح سلم، مکتبه فاروقیة، پیشاور، ۱۳۲۵.

16. سهروردی، *منطق التلویحات*، تحقیق علی اکبر فیاض، انتشارات دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۳۴.
17. _____ *المشارع والمطارحات*، تصحیح مقصود محمدی و اشرف عالیپور، نشر حق یاوران، کرج، ۱۳۸۵.
18. شهرزوری، *رسائل الشجرة الالهية في علوم الحقايق الربانية*، تحقیق نجفقلی حبیبی، موسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران، تهران، ۱۳۸۳.
19. عطار مصری، حسن بن محمد، *حاشیه علی شرح الخبیبی*، دار احیاء الکتب العربیة، قاهره، ۱۹۹۷.
20. علامه حلی، *الاسرار الخفية في العلوم العقلية*، تحقیق مرکز الابحاث و الدراسات الاسلامیة، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، قم، ۱۳۷۹.
21. _____ *الجواهر النضید فی شرح منطق التجرید*، تصحیح محسن بیدارفر، نشر بیدار، قم، ۱۳۸۱.
22. غزالی، (ابوحامد) محمد بن محمد، *مقاصد الفلاسفة*، تحقیق سلیمان دنیا، دار المعارف، قاهره، ۱۹۶۱.
23. فارابی، *المنطقیات*، جلد ۱، تحقیق محمدتقی دانش پزوه، کتابخانه آیه الله مرعشی، قم، ۱۴۰۸.
24. فخر رازی، *شرح عیون الحکمة*، تحقیق احمد حجازی احمد السقا، موسسه الصادق، تهران، ۱۳۷۳.
25. _____ *شرح الاشارات و التنبیها*، تصحیح علیرضا نجف زاده، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، تهران، ۱۳۸۴.
26. قراچه داغی تبریزی، محمدعلی، *تعلیقه بر الحاشیه ملا عبدالله یزدی*، موسسه نشر اسلامی، قم، ۱۴۲۱.
27. قطب الدین رازی، *تحریر القواعد المنطقية*، تصحیح محسن بیدارفر، نشر بیدار، قم، ۱۳۸۶.
28. کاتبی قزوینی، *الشمسية في القواعد المنطقية*، تحقیق مهدی فضل الله، المرکز الثقافی العربی، بیروت، ۱۹۹۸.
29. کاشف الغطاء، علی، *نقد الآراء المنطقية و حل مشكلاتها*، مؤسسة النعمان، بیروت، ۱۴۱۱.
30. کلنبوی، اسماعیل بن مصطفی، *کتاب البرهان*، تصحیح محمود امام منصور، فرج الله زکی الکردی، قاهره، ۱۳۴۷.
31. مصباح یزدی، محمدتقی، *شرح برهان شفا*، تدوین و تحقیق محسن غروی، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، قم، ۱۳۸۶.
32. ملاصدرا، *التنقیح فی المنطق*، تصحیح غلامرضا یاسی پور، بنیاد حکمت اسلامی صدر، تهران، ۱۳۷۸.
33. نصیرالدین طوسی، *اساس الاقتباس*، تصحیح سیدعبدالله انوار، نشر مرکز، تهران، ۱۳۷۵ الف.
34. _____ *شرح الاشارات و التنبیها*، نشر البلاغة، قم، ۱۳۷۵ ب.
35. _____ *تجرید المنطق*، موسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت، ۱۴۰۸.
36. یزدی، ملاعبدالله، *الحاشیه علی تهذیب المنطق*، موسسه نشر اسلامی، قم، ۱۴۲۱.